

به نام خدای مهربان

فانتا

فنگز جاسوس خون آشام

۴

رمان نوجوان
جاسوسی، طنز، ترسناک



هدف: هیچکس

تومی دونبوند • ترجمه‌ی سید حبیب‌الله لزگی

دفتر و فروشگاه مرکزی:

تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره‌ی ۲۰، طبقه‌ی همکف، واحد ۱

تلفن: ۰۲۱ ۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) • تلفکس: ۰۲۱ ۶۶۴۶۸۲۶۳

کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷ • سامانه‌ی پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۶۳

@ghasedakbooks • www.zekr.co

هدف: هیچکس

فنگز - ۴

تومی دونبوند

ترجمه‌ی سید حبیب‌الله لزگی

مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلچیان

زیر نظر شورای بررسی

صفحه‌آرایی: کارگاه گرافیک قاصدک (سید مهدی مظلوم)

چاپ چهارم: ۱۳۹۸ • تیراژ: ۱۰۰۰ جلد • کد: ۹۳/۶۰۴

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۶۸-۹

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۷۱-۹

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای

موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

چاپ چهارم



جو هیچکس
شیخ ترسناک

سرشناسه: دونبوند، تامی Donbavand, Tommy

عنوان و نام پدیدآور: فنگز جاسوس خون‌آشام: هدف: هیچکس/تومی دونبوند: ترجمه حبیب‌الله لزگی.

مشخصات نشر: تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک.

مشخصات ظاهری: ۱۱۲ص: مصور.

فروست: رمان نوجوان- جاسوسی، طنز، ترسناک؛ جلد ۴.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۶۸-۹؛ دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۷۱-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: این کتاب از سری مجموعه scream street است.

یادداشت: عنوان اصلی: fangs vampire spy...target nobody

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) — قرن ۲۰م.

موضوع: داستان‌های وحشت‌آفرین انگلیسی

شناسه افزوده: لزگی، سیدحبیب‌الله، ۱۳۳۶ - ، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ف۹۷/د۸۷/PZV

رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۵۰۴۰۴

اعضای امی پی وان

مأمور

فنگز اینگما

بزرگ‌ترین جاسوس

خون‌آشام جهان



فلم
رئیس امی پی وان



دوشیزه بایل
منشی فلم



پرفسور
هیوبرت کیوبیت،
مشهور به مکعب
رئیس بخش فنی
امی پی وان



مأمور
پاپی براون
گرگینه‌ی زیرک
و دستیار ارشد فنگز



کنار همان میز و در مقابل آن‌ها پایی براون، گرگینه، مامور مخفی و دستیار فنگز نشسته بود. خیلی سعی کرد لبخندش را پنهان کند: «همیشه ازیریس این جایزه را برنده می‌شود، رئیس. ماه گذشته او توانست تمام اعضای گروه پریزادهای صورتی را دستگیر کند. کل آن‌ها ششصد نفر هستند.»

فنگز نالید: «اگر من هم بخوام می‌توانم آن پریزادهای کوچولو را دستگیر کنم. اما من دنبال تبه کاران بزرگ هستم. جنایت کاران بدجنسی که کارشان فراتر از گاز گرفتن با دندان‌های کوچک است. همین از خود گذشتگی و شجاعت من باعث شد جایزه را نبرم!»

پایی جرعه‌ای از آب پر تقال خود را نوشید و گفت: «به هر صورت من از بودن در این مراسم لذت می‌برم. از وقتی که عضو ام‌پی‌وان شده‌ام، این اولین بار است که در مراسم اهدای جایزه‌ی اسپوکی شرکت می‌کنم. خیلی خوش می‌گذرد.» او و فنگز مامور مخفی مخصوص واحد یکم سازمان حفاظت هیولاها مشهور به ام‌پی‌وان بودند.

فنگز گفت: «البته اگر انتظار نداشته باشی جایزه بگیری، حتماً خوش می‌گذرد! اما من شهرت و اعتباری دارم که نمی‌توانم به آن فکر نکنم!»

روی صحنه، هیولای مرداب پشت میکروفون رفت. او فلم رئیس ام‌پی‌وان بود. فلم پرونده‌ی همه‌ی کارکنان ام‌پی‌وان:

«و جایزه برای ماموری که هیولاها را جنایت کار بیشتری را در سال گذشته دستگیر کرد، تقدیم می‌شود به... مامور ازیریس تا!»

حاضرین در سالن هتل دورچستر کف زدند. یک مومیایی که خودش را در باندهای سفید پیچیده بود، از جایش بلند شد و به طرف صحنه رفت. فنگز اینگما، مامور مخفی خون‌آشام، که پشت میزی نزدیک صحنه نشسته بود، با ناراحتی مقدار زیادی از شیر مخلوط با طعم خون را بالا انداخت. دندان‌های بلند نیشش به لیوان شیشه‌ای خورد و صدا داد: «یک جایزه دیگر اسپوکی که از دست دادم. این جایزه حق من بود!»

زن جوانی به نام اسکایلر ریبیل که کنار فنگز نشسته بود، به او دل‌داری داد و پرسید: «اگر نام تو را روی جایزه نوشته‌اند، چرا همکار مومیایی‌ات آن را گرفت؟»

ماموران مخفی، حراست و تکنیسین‌های آزمایشگاه را مطالعه کرده بود. همه‌ی کارکنان مقابلش حاضر بودند. فلم با صدایی که شبیه به صدای شُرْشُر آب بود، گفت: «حالا می‌رسیم به جایزه‌ی بعدی. همه به پرفسور هیوبرت کیوبیت خوش آمد می‌گوییم.»

با ورود مردی به صحنه که سرش به شکل مکعب بود، حضار دست زدند و او را تشویق کردند. پرفسور توی میکروفون گفت: «آ... سلام! بیشتر شما مرا با نام مکعب می‌شناسید. من رئیس بخش فنی ام‌پی‌وان و تمام نابغه‌هایی هستم که در آن مشغول به کار هستند. اما امشب ماموریت دیگری دارم. آمده‌ام تا جایزه‌ی بهترین کاربر از اختراعات بخش فنی را به یکی از ماموران تقدیم کنم.»

فنگز آرزو کرد که برنده‌ی این قسمت باشد: «آها، همین است!»

پاپی گفت: «اما تو که از اختراع‌های مکعب خوشت نمی‌آید. همیشه از وسایلی که مکعب به ما می‌دهد، دلخوری!»

«اما این باعث نمی‌شود که من از آن‌ها به نحو احسن استفاده نکنم!»

مکعب اعلام کرد: «و برنده‌ی جایزه‌ی اسپوکی در این قسمت کسی نیست جز... مامور پاپی براون!»

وقتی حاضرین شروع به تشویق و هلهله کردند، دهان فنگز از تعجب باز شده بود. پاپی بلند شد و ایستاد. کمی مکث کرد و بعد

روی صحنه رفت. مکعب یک مجسمه را که شبیه به ارواح بود به او تقدیم کرد.

پاپی پرسید: «این جایزه به خاطر چیست؟»

مکعب لبخندی زد و گفت: «تو برای کاپیتان تاریکی املت پختی و در آن از تخم مرغی استفاده کردی که من دی‌ان‌ای نوعی ماهی نورانی را به آن تزریق کرده بودم. در نتیجه بدن کاپیتان درخشش پیدا کرد و باعث شد که در تاریکی دستگیر شود.»

پاپی پشت میکروفون قرار گرفت و با لبخند گفت: «از همه‌ی شما متشکرم. اما من فقط وظیفه‌ام را انجام دادم. باید بدانید دستگیری کاپیتان تاریکی بدون کمک رئیس من امکان نداشت. پس من این جایزه را تقدیم می‌کنم به فنگز اینگما!»

فنگز مثل برق روی صحنه پرید و جایزه‌ی اسپوکی پاپی را از دست او ربود. بعد کاغذی را از جیب بیرون آورد که مطالبی برای سخنرانی روی آن نوشته بود: «من در این جا باید از افراد زیادی تشکر کنم...»

ناگهان صدای انفجاری بلند شد، دود سیاهی تمام اتاق را فرا گرفت، همه چیز به هم خورد و مردم روی زمین افتادند. همه سرفه می‌کردند و از چشم‌هایشان آب می‌آمد. پاپی احساس کرد در آن تیرگی کسانی بین جمعیت در حرکت هستند. افرادی که لاغر و خشن بودند و اعضای بدن‌شان سفید رنگ بود. اسکلت‌ها؟

پاپی توانست حداقل شش نفر از آن‌ها را قبل از این که در تاریکی ناپدید شوند، بشمارد. اما بعد صداهای عجیب غریبی شنید:

تق! توق! تروق! تروک! تیک! تاک!

پاپی کورمال کورمال تلفن هوشمند را از سوی کمر بند ماموریتش بیرون آورد.

فلم با صدای بلند، در میان سرفه‌ها، ناله‌ها و فریادها، غرید: «درها را قفل کنید، هیچکس حق ندارد وارد یا خارج شود!»

فنگز به جست‌وجوی اسکایلر پرداخت. وقتی او را پیدا کرد، گفت: «بروزیر میز و جایزه‌ی اسپوکی مرا نگه دار.»

اسکایلر که در حال اخ و تف بود، گفت: «جایزه‌ی اسپوکی تو؟ من فکر می‌کردم که...»

«فقط مواظبش باش.»

وقتی فنگز از زیر میز بیرون آمد، پاپی به کمک گوشی هوشمندش کنترل‌های دستگاه تهویه‌ی مطبوع هتل را هک کرد و همه چیز را با تمام قدرت و در جهت عکس تنظیم کرد. کم‌کم دود سیاه ناپدید شد و نه فقط دود سیاه که اسکلت‌ها هم غیب شدند!

پاپی فریاد زد: «اسکلت‌ها نیستند!»

فلم میکروفون را با دست پر از گل و لجن خود از روی دسته‌اش برداشت و پرسید: «حال همه خوب است؟ لطفاً اعضای دیگر ام‌پی‌وان را که کنار شما نشسته بودند، چک کنید. می‌خواهم

بدانم کسی مجروح شده است یا نه؟»

کمی بعد مامور تات روی صحنه رفت و در کنار فلم قرار گرفت. او گزارش داد: «کسی مجروح نشده، قربان.»

فلم گفت: «بسیار خوب. مامور براون لطفاً فیلم‌های تلویزیون مدار بسته‌ی هتل را به من برسان. هم داخل و هم خارج.»

پاپی جواب داد: «بله، قربان.»

«مامور اینگما، برو بیرون و با کارکنان هتل صحبت کن. حتماً یکی از آن‌ها دیده که چه اتفاقی افتاده است.»

فنگز گفت: «بله، قربان.» و نگاه دزدکی به زیر میز انداخت تا ببیند دوست و گنجش هنوز در آن جا هستند یا نه.

فلم ادامه داد: «مکعب، به آزمایشگاه برگرد و خودت را برای تحقیقات کامل از این ماجرا آماده کن. امکان ندارد کسی به

ام‌پی‌وان حمله کند و قسر در برود!»

اما جوابی داده نشد.

«مکعب... مکعب!»

پاپی گفت: «فکر نمی‌کنم مکعب بتواند صدای شما را بشنود، قربان.» ترس و اضطراب عجیبی در صدای پاپی احساس می‌شد:

«او گم شده!»